

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لقد أتتكم
المنظومة
التي

فلبك برستوناه غاصر و در كشته ان طم كشتور زین كشته
شش بوفتون را با لوان كذا در مخنوش كشته
ایم برقم اولو الوهم خلیفه من انخصص خود
سید جابر باش و در کمال ان باوه همثال
آن برتبه کمال شند صلوه الله رسوله و برکات و بحیا
ما ظهر من العدم الی الوجود و ما لطن من الوجود
ای العدم علی محمد رسول الله صلی الله علیه و علی اله الطاه
و اصحابه المهتدین اما بعد این کلمات چند که از الهام اهل
که محبان بارگاه عشق وصال کوشش تمام و عقود تمام کوشش تمام
ان کوشش که شوق میجو شند و بواجوب خود میگو شند و خود را در
او تا از محابه براقبت هدیه فیاض شده بر اوج تقاضا

و از جام خودی بصرای جمع جمع سقتم تهدتس با طهور اوس
مسئله که اليوم اكلت لكم دينكم وانتم عليكم لعني طرفه لغز و عجب
دوای که در زیر لوی بی مع الله وقت ساه حال او بی نسیع
و بی نصد هو الطاهر و هو الباطن ان قال او کم شد و ا
چه کند که در عرض صف تیر که از کمان بیرون جهید تقت للبروت
جمله خبر و و پیش رگوت برت نایوت رسیده اچ که در دکان و حد
بود که یک در بازار کسرت کشود بهیات بهیات از ان دم که از غم در
آمد مردم در غم و مردم بهای بر خیم بر من آورد عجب و صلح بر عن اورد
بجری که عن وصل در آن نایا فی و نایا سنت نیت او عی نیت
معتوق نایا عی او ای چون از خودی خود خود در اجوا سنت کوه را حبت ان
اعرف از بعدن کنت کتر انجفیا بیرون ادر و از فانه العن

لا تعین به احبارا تعین برود استغای ان لله لغنی عن العالمین
که لازمه کمال دای طوای و مان کلمات کنت و از صحت و حوب
خلف خاص عطا نموده مهر و اذ قال ربك للملايكة انا جاعل في
خلفه کرده از کمال ربك انك شانه مسینه سورا اول و صکر بر با
مخزن سبح بحمدك و لك الحمد بر لورده مع اني اعلم ما لا تعلمون
بر سرش و منظر صراعی علم او من الاسماء كلها دل و جان به عقل
و الله يحيي من يشاء من يشاء من يشاء من يشاء من يشاء من يشاء
و يحيي ما يريد و يحيم ما صنع الله فهو خير اكله ار اوس حلوه ار
و بصفا قدمه خود از در حد اعیان ثابت زو بوست سده کار و ماند
اقلیم رواند و از کشت عطیات فرض مقدس اعطی کل ذمی حق حقه
از سنت نایا اولاک لما اظهرت بر لوسی بهر بر نهاده ببرکت

قَابُ فَوْسِينِ اَوَادِي نَبْتٍ عِنْدَ خَرَانِهْ فَاِذَا سَوِيْتَهُ وَاَعْتَمَدْتَهُ
مِنْ رَوْحِي دَاوِدَ مَنَادِي لَا يَسْعَى اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ
يَسْعَى قَلْبَ عَبْدٍ مَوْحِنٍ فَمُرُوهُ كَهْدَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَرَادَ اللهُ
فَوْقَ اَيْدِي اِيْمَانِهِ كَبِيْحَةٌ كُنْتُ كُنُوْحِيًّا حَوَالَتِ لَيْسَ مِثْلَهُ
سید علی محمد ابن سید عبدالرحمن ابن سید محمد احمید القادری صیقله اللہی
از ستمه ادعای جلالی فیض اقدس این کتاب حکایات نام سادہ الہی از
خط و ذال نگہ در نگہ و اہم الامی و بحالی اول بیجا و حد
مخض و ستمه کرات ان بارہ و بیات کما و ارقہ اطلاق و تقدیر الوجد
مجموعه فابلت محض و او سبب و کہ اصل معنی فابلت و جامع جمیع حشرات و احوال
ہمہ لغات است این مرتبہ و حد اول اشارت بسوی اندازت کت و عیب ہوت
و و رای این مرتبہ و حد بسوی عیب ہوت اشارت دیگر ممکن است کہ قید اطلاق و

میت و است و لعین و لعین و راخی مستغنی است حق سگ از ہوت محض کت
ہوت و مستطع الاشارت است خبر میدہر کنت کتر احمیفا و احسبت
اعرف و خلقت الخلق ابن لوط من عبار از علم و است ہر و را
خود نہ با و زاید ہر ذات ہر کہ علم از ذات است و ہر کت و علم حضور
کہ محتاج دلیل و برہان نیست کہ علمش بذات او ہست تا آنکہ خود را بہ نفس خود
و نفس خود نداند من مگوید این لوط من کہ مرتبہ و حد اول ہر اول ذات ہر
و احوال ہر مراتب و در جمیع لغات و لغت کہ رفع الدرہ است
این لفظ من ضمیر تکلم است قیامت ہمہ من الانزل الی الابد و روت
لوط من مشیر است من التقدیر الی التاخر کہ من و از من صف و من
من افعال و من خالقیت و من مخلوقیت و من رب و من ربوب این لفظ
ہمہ جا رہاست کہ در الوہیت انا اللہ و در عبودیت انا العبد این

دال

اینست در هر دو حالت بود که مطلقیت دایمی جاسته و یک جا حکم است و قوت
سزیه و لغبت اگر این نیست نبودی در میان این هر دو جامع که بودی
هر دو که کنی در اینست که تبه و حد و اول و اول و اول و اول
بوی و بطون و ظهور را علی السویه جامع اندکی بر دیگر است اگر این نیست
بوی از است و اولیت و قربت و باطنیت است در روح که عن است
انا الاله و انا الاله و انا الاله و انا الاله و انا الاله و انا الاله
و ظاهر صفا روح زید عین است که انا الاله و انا الاله و انا الاله
ازین حیثیت قابلیت محض اینست برزخ جامع مان لظنون و ظهور و اول و اول
جایگاه محض اینست و محض عین و اول در میان عین و مشوق است که محض
میان هر دو فوق بوده است که صفا و اول عین است که در عین است و صفا
و اول و اول عین یکدیگر بودند و ظهور و ظهور و ظهور و ظهور و ظهور و ظهور

و اول

اینست حد و اول شده اینست بر محض است که بود و اول و اول و اول
الافلاك و اول و اول لما اظهرت بر بودی پس اینست حقیقت محض
صفا الیه و سلم انحضرت محضی اگر بودی هیچ نمی نمایان است و صفا
اول خویش و حرات است که در پیروان است که در پیوسته است که در پیوسته
خود را که سواد است اندک بیس است اعیان و صورتیه اشکار کرده پس لظنون
ازین جهت حقیقت محضی خویش اول است و ظهور است و صفا را دید که ملاحظه است
و تصور صفا درین است معنی می شود که درین است و اول و اول و اول
کنی همین است و حد است که در ذات را باعتبار معنی این مرتبه احد گویند قال الله
قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له كفوا احد
و اول است و اول است و اول است و اول است و اول است و اول است
و اول است و اول است و اول است و اول است و اول است و اول است

و اول است و اول است و اول است و اول است و اول است و اول است

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الْكَلِمَةَ الْوَاحِدَةَ لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ^{واین اعتبار است}

واحد متعلق است و آن وحد در هر دو طرف نیز جامع گشته ^{عین ظهور}

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَرَجَ الْجَحِيمِ يَلْتَقِيانِ بِهِمَا يَبْرُجُ خَالِدًا ^{وحدت}

از حیثیت طرفین ظهور خود آینه ازل و بعد در لفظ اول و اولی و واسطه باطن و ظاهر

گشته از لیت و اولیت و باطنیت لفظ احدیت و ایدیت و اوست و ظاهر است

بواحد است هر دو اعتبار از غیرتیه تصور شود غیرتیه را و تنه علم احوالی و غنای

می بیند زیرا که ظهور اول از غیرتیه است که خود را از خود دور و خود برای خود

بطریق احوال پیدا و محال و از خود با احوال الصاحب صفا غیرتناهی در خود خود

وَإِذْ يَدْعُو خَوْفًا وَرُجُوعًا مَطْلُوقًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَعَنِي عَنِ الْعَالَمِينَ

با غیرتیه اگر چه غنای مطلق از حیثیت کمال ذاتی بعد احوال در مرتبه وحدت محقق

است لکن بمقتضا غنای مطلق مرتبه احدیت است که طرف باطن او زیرا که از

احد

موضوعیت در میان است و اعتبار اصفا اصل است نسبت به ذات با اعتبار این است

تفاضل و غنا از عالمین میکنند و اسمائین احد که در اصطلاح صورتی صافی

برسی شوند این است احدیت ذاتیه بحسب نوعی مذکور که نسبت به ذات است

نسب و اضافات از ذات است اما احد صفا اعتبار از حیثیتی که جمیع

وصفها با وجود احدیت خود دور است متحد اند و غیر ذاتی بر اسم احدیت

مفهوم نمیشود هر اسم با اسم دیگر اتحاد و کلا دارد و احد صفا را واحد

نیز گویند که طرف ظاهر وحدت او احدیت اسمائیه عن احد صفا است

و احد فعلیه مترادف لفظ غیریت است و همه افعال افضل فاعل حق تعالی ^{شأن}

لا شریک له و بدین است واحد جمع عن غیرتیه وحدت که اول لعین

است از تعینات است كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ اللَّهُ وَلَمْ

یکن معه شیئی یعنی در غیرتیه ظهور عن لفظون بود در مرتبه توحید و

کمال مایه تانت بدید نیاید بد آنکه لغای عالم از برکت مردان دین است
 وقع لولا الصالحون لهدك الخط الحون چنانکه درین عالم بیاد و
 وفای در هر یک بر این کار است همچنان بیاد و پلنگ کار ملک نبوت
 و ملکوت و کوش افلاک و سرخویم بیواسطه حکم او نیست که اورا غوث
 و قطب الاوطاب و انسان کسیر و التملن کامل میکنند و نام او عند الله
 عبد الله است و در دنیا بهر نامی که مشهور باشند او فیض از قلب رسول الله
 سلم میکند اولی که جعیت بر قلب وی نشود و پرتو قلب او بر همه مخلوقا
 بر حسب استعدادات آنها میرسد و همه عالم را فیض و خود می بخشد
 که او وارث نبی است کما قال رسول الله صلی الله علیه و
 العلماء و رتبه الانبیاء و قطب آخرین مهدی آخر الزمان است
 چنانکه حکم نبوت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم است چنانکه حکم نبوت

القدس

بر مهدی علیه السلام باشد چون ظهور حضرت امام مهدی شود همه دنیا
 بر طرف شوند و نیز اختلافات هر چهار طرف منتهی و حاقه برودند و یک
 منتهی بقی بماند و عیسی علیه السلام نیز در نماز اقامه اوست ان حوا کرد و
 در همه اطراف و جوارب و بیابانها غوث الاعظم اند که از برکت این
 نبوت ملک و عالم است و این کابل اقطاب مد او نیز معلوم است و این
 را دو وزیر اند یعنی عبدالقادر که لطف است عبد الله است تمام کارهای
 عبادی متعلق بدوت دوم عبدالقادر که طرف حق عبد الله است که تمام
 کارهای جلدی متعلق باشد پس چون عبد الله ازین عالم انتقال
 نماید حق تمام عبدالقادر را عیسی علیه السلام دهد و تحفاتی مذکور است
 سازد و عبدالقادر هر را حجابی عبدالقادر است و مرده کلمات
 بر او نیز سازد و بکار عبد القادر هر یک از او تا دین خود را بگذرد

سر مژده نماید و از ابدال بیار بر تبه او تا در ساند که قیام زمین و زمان
او تا دست که این هر چهار صیغ به ثبات و قیام عالم اند لغض اولی
اند که انان را غیر حق کسی نباشد چنانچه اولیائی تحت قبائی
بهر هم غیری و بعضی از انان اهل جلی و عقد اند و کار روانی
حق سبحانی است و از جمله سید کس اند که انان القبا حکم
و بار معناد کس اند که انان بجای گویند و باز جهل کس اند هر نام ابدال
اند که جمله آمده اند و هر صورت که خواهند ظاهر شوند که انان
مانند موجات سیده و باز بهفت کس اند که انان را احتیاج حکم
و میرینج کس اند که انان اعما و میخورد که ستون عالم اند چنانچه
خانه بی ستون است همچو قیام عالم بی انان است و میر چهار کس
که انان را و حکم و لقب از قلب آدم علیه السلام فیض میکنند و بر همین

نواحی آن میباشند و حکما از قلب نوح علیه السلام فیض میکنند و موانع
هم منور است و جهل ابدال از قلب موسی علیه السلام فیض میکنند و
انان در زمین شام است و بهفت اختیار در یک دور و اوجی آن میباشند
و فیض از قلب ابراهیم علیه السلام میکنند و همچو عناد از جبریل
فیض کردند و در سایر اطراف دنی زمین اند و چهار اژدها و تمسکند
مسلمانان و بعضی و یاقوب دارند و میزدند اند بعضی مذکور
و بعضی مذکور است که اند و بعضی مذکور است و بعضی مذکور است
شوق اند و بعضی صاحب کلین اند و بعضی اهل نوب اند و بار چهار
کس اند که انان مکتوبان خوانند انان که در انان است الهی که در این
دوران دین و کث بنده اسرار لغزین خفته خوار غفلت و جهالت
و اعتقاد و پوشان و شربت غایت و وقت محدود

بداية سبدر است بداري وقت نومه كلام و طعام لا رت كما قال
الله تعالى يخافى جنودهم عن المصاحح بل عمون
خوفاً وطعاً ومما زرقناهم يفتقون ولا به خراطعت
 كن كه عت به هر كار است سواد آن كسى بايد كه بش از صبح بدار است
نوم به حديث است بايد كه وقت بيشنا سد و از قسم بد بيم نكند
وترك به قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النوم على سبعة
اقسام نوم العقله ونوم السقاوة ونوم اللعنه ونوم
العقوبة ونوم الرخصة ونوم الراحة ونوم الحسرة
فاما نوم اللعنه في وقت الصبح ونوم العقلة في مجلس الذكر
ونوم السقاوة في وقت الصلوة ونوم العقوبة بعد
الصبح ونوم الراحة وقت القيولة ونوم الرخصة في الصلوة

العشاء

العشاء ولو من الحسرة في ليلة الجمعة والارواحى كه هر وقت بدار
شوي بايد كه اين ايه كز بجه وقت خواب بگيرتبه خواب نده و در دل خود كوي
كه الهى مارا در فلان عت بدار كن افضل الهى هان عت بدار شود
بگيرتبه و بعد جاءكم رسول من الفيلم عمره عليه ما
حراص عليكم بالمومنين بزوف الرحيم فان لو تو افضل حسبي
الله لا اله الا هو عليه لو كنت وهو رب العرش العظيم
حكمت در شب بداري است كه و بگرس بر اعمال خود مطلع باشي
در حديث وارواست كه نماز فجر در مسجد و نوافل و سنت و رجا
خود تا عمل تو بر بندگان ظاهر شود و اگر ظاهر شود در زمين بخشيدن
وازون ميكنند از بين سب و ندمعت و حابه نو كرد و دست نفس قوي
ترزد و اكثر بزرگس رياضات و صوم و عباد و ترك تنو

کرده اند و در گرسنگی و کوهستان نموده اند تا اعمال خود بر مردم انکار
نمایند و بدان که از وقت در سینه خود گویند اللهم انحر عوفه اند قال الله
بِرَأْوِن النَّاسِ وَكَانَ يُرَىٰ فِي سَبْعِ سَمَوَاتٍ و نیز گفته شده است
أَجْعَلْ مِنْ رِزْقِي فَجْرًا و در باره ترک خوردن است و در باره ترک
عبد الله می رفته اند علیه بعهده سال و ایم الصوم بودند که زن و مرد
الشیان را معلوم نمودند و از بعهده سال از صوم ایشان خبر یافتند
بعد از آنکه صوم را ترک کردند که حال آنها بد است صوم بسیار است
که این را ترک الحفی میگویند و باز در باب که هیچ چیز بر هیچ چیز
تقدیر بر تقدیر قضا بر قدر اجل و حال ترک برادر او حکام را
بر صوم عبودیت ه از زمین را با آسمان و وزی ه نزد حضرت زنا و
از وزی ه از سمت پیش از وقت پیش رسیدن حال ه قال

اللهم

اللهم تعالی من لم یرض بعصای قال یخرج من تحت
سماوی و الیطلب سر بایسوا لی یا حکمت ان یسند که نهوا
عدلت شیرین بیدار شده بر نفس تحت داده بر ما و حق مشغول شود
انک تحت نفس است برت و حلا نفس و چون در آنک شهرها
یا و حق مشغول شود و حالتی پیدا آید که نه خواب شد و نه بیداری که آنرا
یعظه میگویند در آن حال با در عرصه فحاشیت نهاده بهوش شود که حالت
از روی اوست مسیر آمد چون خود بخورد و خود بخورد با در آن چون تو
در رولود او در تو باشد در آن حال یافت من تو بر خیزد و او او باشد
همه صفت ساکن در صفت او می شود که کنگ علم ساکن در علم حق را علم
حق خود را عند و استه میگوید استهد ان لا اله الا الله و احد
لا شریک له و استهد ان محمد عبده و رسوله

هر که اولین کسی بود که این شکر مکتوب را ^{ببیند}

قد تم بید احقر بعد از آنکه شرف این حاجی محمد القری بالله

فی الامرات اربع عشرین المصان المبارک ^{۱۱۸۳} _{توف} ^{توف}

و سنین و الف و مائة من الهجرة و سنة اثنان و

[Faded bleed-through text from the reverse side of the page, including the name 'محمد القری بالله']

كلمات رمان
تصنيف

مولانا العارف
السيد علي محمد بن السيد
عبد الرحمن بن السيد محمد
الحسين القادري متق
الدامي -

تصوف

نَهْأَلَهْ أَلْمَهْأَلَهْ
أَلْمَهْأَلَهْ